### چكيده

فرهنگ سياسى، بدون شك يكى از مفاهيم مناقشه‏انگيز در علوم سياسى بوده است، بطورى كه على رغم گذشت نيم قرن از زمان پيدايش آن همچنان باب نظريه‏پردازى و گفتگو درباره آن، مفتوح است. حدود و ثغور يا فضاى معنايى، توانايى تبيين علمى، عوامل تأثير گذار در پيدايش، تداوم و تغيير فرهنگ سياسى، تأثيرات آن بر ساختار، تغيير و ثبات سياسى محورهاى اصلى بحث و مناقشه در مورد اين مفهوم بوده است. مباحثى كه در اين نوشته مورد توجه است. مربوط به تاريخ تحول مفهومى و نظرى فرهنگ سياسى است؛ اما در بررسى، تلاش مى‏شود تا مجموعه نظريات، بر اساس چند ضابطه مورد بررسى قرار گيرند، تا نقاط قوت و ضعف هر نظريه در پژوهش فرهنگ سياسى مشخص شود؛ اهم اين ضوابط عبارتند از:

1- نگرش نسبت به مفهوم «فرهنگ» و «سياست»؛

2- سطح تحليل در بررسى فرهنگ سياسى؛

3- امتيازات و نقصانهاى پژوهشى و تبيينى؛

4- تغيير فرهنگ سياسى.

در اين مقال ضمن بررسى تاريخى، دلايل موافقان و مخالفان هر نظريه و حتى پيدايش نظريه جديد نيز، طرح خواهد شد و سرانجام در بررسى مقايسه‏اى بر اساس همين ضوابط جايگاه و اهميت هر نظريه در تاريخ تحول مفهومى و نظرى اين مفهوم تا حدودى روشن خواهد شد.

واژگان كليدى: فرهنگ سياست، پژوهشهاى رفتارگرا، تغيير سياسى، ثبات سياسى، رفتار سياسى، مناسبات سياسى و اجتماعى

### مقدمه

پيدايش مفهوم فرهنگ سياسى، در ادبيات علوم سياسى و اجتماعى، مرهون پژوهشهاى رفتارگرايانه برخى از پژوهشگران از جمله گابريل آلموند و سيدنى وربا و همكاران آنها بود. پژوهشهايى كه هدف آن گشودن سطح جديدى از تحليل در مطالعه رفتار سياسى انسان در مناسبات سياسى و اجتماعى ـ از طريق توجه به نگرشها، باورها و معتقدات سياسى و تأثيرات آن در رفتار سياسى بود.

قبل از ورود به بحث لازم است، نكاتى درباره ايضاح بيشتر هر يك از ضوابط بيان كنيم. به دليل اين كه هر نظريه براى فرهنگ سياسى، تعريفى ارائه نموده از اين رو تعريفى جامع از اين مفهوم چندان مقدور نيست. در ضابطه اول، از نگرش به مفهوم «فرهنگ» و «سياست» صحبت شده است. از آنجا كه مفهوم فرهنگ سياسى، تركيبى از دو مفهوم «فرهنگ» و «سياست» است و هر كدام از اين مفاهيم از منظرهاى مختلف مانند: مردم شناسى، روان‏شناسى، علم سياست و... مورد بحث قرار گرفته‏اند، لازم است كه منظر بحث هر نظريه به اين مفاهيم روشن گردد. در اين صورت است كه مقوله سازى هر نظريه درباره اين مفهوم بهتر درك مى‏شود. بر اساس همين ضابطه، كل نظريات در چند سنت و رهيافت دسته بندى شده و بررسى مى‏شود. هر رهيافت شامل چند نظريه و هر سنت شامل چند رهيافت نزديك به هم است.

منظور از «سطح تحليل» در ضابطه دوم، اين است كه آيا، فرهنگ، يك پديدار جمعى است و واحد بررسى و تحليل در آن بايد اجتماعاتى چون كشور، شهر، روستا، يا اقشار اجتماعى مانند جوانان ـ كهنسالان، نخبگان ـ توده، كارگران ـ كارفرمايان و... باشد. يا اين كه فرهنگ، يك پديده فردى است و از اين رو واحد تحليل و بررسى آن بايد افراد باشند. افراد به عنوان عناصر مستقل شكل دهنده جامعه، داراى فرهنگ يعنى نظام ارزشى، اعتقادى و هنجارى هستند و فهم فرهنگ سياسى جامعه در گرو بررسى فرهنگ افراد آن است.

در ضابطه سوم، امتيازات تبيينى و پژوهشى هر نظريه مورد توجه قرار مى‏گيرند. منظور از امتيازات تبيينى، توانايى هر نظريه در تبيين فرهنگ سياسى است. آيا نظريه از اين حيث، عام و جهان شمول است يا مخصوص جامعه و اوضاع و احوال خاصى است. در تبيين، فرهنگ سياسى همه ابعاد آن را در بر مى‏گيرد يا از بازنمايى برخى از وجوه فرهنگ قاصر است. در بحث از امتيازات و نقصانهاى پژوهشى، روش پژوهش فرهنگ سياسى مد نظر است. آيا تبيين فرهنگ سياسى، با اتكا به روشهاى مطالعه ميدانى امكان‏پذير است، يا اين كه به روشهاى مقايسه‏اى و تاريخى توجه دارد يا قابليت استفاده از هر دو روش را دارد.

در ضابطه چهارم، به يكى از مباحث بسيار مهم در فرهنگ سياسى توجه مى‏شود كه همان بحث تغيير پذيرى فرهنگ است. آيا فرهنگ سياسى، يك پديدار ايستا و نسبتا ثابت است، يا تغييرپذير است. در چه شرايطى فرهنگ سياسى تغيير مى‏كند. عوامل تأثير گذار بر تغيير فرهنگ سياسى كدامند. در اين بحث ديدگاه هر نظريه در مورد جامعه پذيرى و فرهنگ پذيرى فرهنگ سياسى، فرآيند و مراحل آن توجه مى‏شود. جامعه پذيرى و فرهنگ پذيرى افراد، سبب تداوم فرهنگ سياسى در طول نسلها مى‏شود. مراحل جامعه پذيرى و فرهنگ پذيرى چه دوره‏اى از عمر افراد را در بر مى‏گيرد. آيا مربوط به دوران كودكى و نوجوانى است، يا فرآيندى مادام العمر است.

در هر صورت توجه يا عدم توجه به عامل تغيير در هر نظريه تابعى از ديدگاه آن درباره جامعه پذيرى و فرهنگ پذيرى سياسى خواهد بود.

بر اساس روند تحول تاريخى، نظريه‏پردازى فرهنگ سياسى را در دو سنت كه هر كدام چند رهيافت پژوهشى را در خود دارند، بررسى مى‏كنيم. اين رهيافتها هر يك در بر گيرنده چند نظريه است و مطابق گرايش و سليقه برخى از پژوهشگران سامان يافته است.

### 1- سنت روان‏شناسانه

اين سنت پژوهشى، مجموعه چند رهيافت است، كه همگى به نوعى تحت تأثير مكتب «فرهنگ و شخصيت» هستند كه در دهه‏هاى اوليه قرن بيستم بر مطالعات انسانى و اجتماعى سلطه يافته بود. اين مكتب برآيندى از ايده‏هاى روانشناسى تحليلى و انسان شناسى فرهنگى بود. از شخصيتهاى برجسته اين مكتب مى‏توان از هارولد لاسول، اريك فروم، مارگرت ميد و ديگران را، نام برد. پيدايش اين مكتب و حوزه مطالعات آن به شدت تحت تأثير عوامل سياسى و اجتماعى اين دوران، چون اقتدار گرايى و ظهور فاشيسم، جنگ و تجاوز، نژادپرستى و... بود. پژوهشگران اين مكتب، در تلاش بودند تا از طريق الگوهاى جامعه پذيرى دوران كودكى مانند ـ الگوهاى پرستارى كودك، نظم والدين و ساختار خانواده، و مسائل ديگرى كه به آموزشهاى دوران كودكى مربوط مى‏شود، به تبيينى از علل پيدايش اين پديدارها دست يابند.(A. Almond, 1990:9)

اين مكتب كه در آن اصطلاحات روانشناسى فرويدى به شدت رايج است، تقريبا بر رهيافتها و نظريات سنت روان‏شناسانه سايه افكنده است؛ در دامن اين سنت پژوهشى، مفهوم فرهنگ سياسى به عرصه مطالعات سياسى و اجتماعى وارد شد و به تدريج، با انباشت پژوهشى رو به رو گرديد و در اثر انتقاداتى كه بر آن وارد شد، سنتهايى با رهيافتها و نظريات متفاوت پديدار شد. اكنون رهيافتهاى عمده سنت روان‏شناسانه بررسى مى‏شود.

### 1-1- رهيافت يادگيرى اجتماعى

پژوهشهاى آلموند و وربا، بيش از هر كس ديگرى در پيدايش و شكل‏گيرى اين رهيافت مؤثر بود. يكى از فربه‏ترين رهيافتها در پژوهش فرهنگ سياسى كه همچنان به بالندگى و رشد خود ادامه مى‏دهد، همين رهيافت است. پژوهشگرانى چون گابريل اى آلموند، سيدنى وربا، رونالد اينگلهارت، هربرت مك كلاسكى، جان زالر و هرى سى. تريانديس از صاحبنظران معروف اين رهيافت به شمار مى‏روند.

مفهوم «فرهنگ سياسى» به معنا و مفهوم جديد، زاييده، تلاش پژوهشگران اين رهيافت از جمله گابريل آلموند بود. آلموند، تحت تأثير پژوهشهاى مردم‏شناسى فرهنگى، بويژه آثار روث بنديكت مارگرت ميد، جفرى گورر، به ابداع مفهوم فرهنگ سياسى دست زد. در پژوهشهاى مردم شناسانه فرهنگ هر ملت «آميزه‏اى يكدست از ارزشها، باورها و شيوه‏هاى عمل» تصور مى‏شد. از اين منظر هر ملت فرهنگ خاص خود را داشت و از اين رو، بررسى مقايسه‏اى فرهنگها دور از انتظار بود. تلاشهاى آلموند و وربا و همكاران آنان، در جهت بررسى مقايسه‏اى فرهنگهاى ملتها و آن هم در سطح سياسى بود. مسأله آلموند و وربا به دست دادن تبيينى در علل پايدارى دموكراسى در برخى از كشورها و ناپايدارى آن در كشورهاى ديگر در دوران بين دو جنگ جهانى بود.

سابق بر اين در تبيين علل بقا يا ناپايدارى، موفقيت يا ناكامى نظامهاى سياسى به ساختار رسمى آن كه معمولاً در قانون اساسى نمود مى‏يافت، توجه مى‏شد. چگونگى تصويب قوانين، ساختار سياسى رژيم ـ جمهورى، پارلمانى، پادشاهى ـ وضعيت تفكيك قوا و نهادهاى مختلف و سازكار عمل آن نهادها مورد بررسى و تحليل قرار مى‏گرفت. در اين رهيافت، سياست عبارت بود از عمل نهادهاى رسمى. (مارش‏و: 9-85)

در نظر آلموند و وربا نيز، سياست همچنان معطوف به ساختارهاى سياسى و عملكرد آن و هر چيزى كه به اداره عمومى مربوط مى‏شد، باقى ماند. در ديدگاه آنها تحت تأثير نظريه سيستمها، نظام سياسى، داراى يك كليت به نام نظام يا سيستم با عملكرد و نقشهاى خاص خود و دارندگان اين نقشها بود. همچنين ابعاد برون داد و درون دادى داشت. كه فرايند تصميم‏گيرى و اجراى آن را شامل مى‏شد.

نظام سياسى هم در برگيرنده ساختار نظام و هم خودِ ملت بود. ابعاد درون داد شامل رسانه‏ها، احزاب، گروههاى ذى نفع، مجالس قانونگذارى و قوه مجريه بود. ابعاد برون داد، شامل نهادهايى چون ارتش، پليس، نهادهاى مدنى، ادارات اخذ ماليات و نهادهاى آموزشى بود.(A. Almond, 1965:15)

به اين ترتيب پژوهشهاى آلموند و همكاران او، سطح جديدى از تحليل را در تبيين رفتار سياسى انسان در علوم سياسى و اجتماعى گشود. يعنى سطحى كه در آن در تحليل رفتار به عناصرى چون معتقدات، باورها، ارزشها، احساسات يا همان فرهنگ سياسى توجه مى‏شد.

آلموند ابتدا فرهنگ سياسى را به معناى «نگرش نسبت به سياست» تعريف كرد (Ibid) و به تدريج ابعاد اين تعريف و شاخصهاى آن را در آثار بعدى خود بسط داد. در اثر مشهور آلموند كه با همكارى وربا به پژوهش مقايسه‏اى فرهنگ سياسى برخى ملتهاى اروپايى و آمريكاى لاتين اختصاص داشت، در عين حال در بسط نظرى مفهوم فرهنگ سياسى و چارچوب دادن به رهيافت يادگيرى اجتماعى بسيار مؤثر بود. در اين اثر، آلموند، تعريف ابتدايى خود را به «سمت‏گيرى روان شناسانه» به سياست تغيير داد.(1990: Ibid)

سمت‏گيرى در ديدگاه آلموند و وربا «ابعاد درونى شده موضوعات سياسى» يا همان نظام سياسى، عملكرد و اجزاى آن بود كه در «احساسات»، «شناختها» و «ارزيابيهاى درونى شده» افراد، نمود مى‏يافت. در اين اثر آلموند و وربا سمت‏گيرى روان شناسانه را به انواع شناختى، احساسى و ارزيابانه تقسيم كرد و همين را ملاك تقسيم رفتارهاى سياسى و همچنين انواع فرهنگ سياسى قرار داد. آلموند و وربا، شناخت را به عنوان مقوله‏اى كه هم بر كميت و هم بر كيفيت، دقت، صحت و توانايى فرآورى اطلاعات از سوى فرد دلالت دارد، تعريف كردند و احساس را شامل هيجانات و كيفيات روحى مختلف چون عصبانيت، رضايت (خشنودى) تنفر و حالاتى از اين قبيل دانستند. منظور از ارزيابى، توانايى فرد در كاربست ضوابط ارزشى يا معيارهاى ديگر در بيان ديدگاه و نقطه نظرات سياسيش بود.

البته آلموند، بعدها ديدگاهش را درباره سمت‏گيرى نسبت به موضوعات سياسى، با دقت و ظرافت بيشترى بيان كرد؛ او در اثرى مشترك با بينگام پاول؛ مى‏نويسد:

«يكى از راههاى ترسيم نقشه فرهنگ سياسى يك ملت، تشريح ايستارهايى است كه شهروندان در قبال سه سطح نظام سياسى، يعنى نظام، فرآيند و سياستگذارى دارند. در سطح نظام به ديدگاه شهروندان و رهبران در مورد ارزشها و سازمانهاى قوام بخش نظام سياسى علاقه‏منديم. نحوه انتخاب رهبران و اطاعت شهروندان از قوانين چگونه است يا چگونه بايد باشد؟ در سطح فرايند به تمايلات افراد براى درگير شدن در فرايند يعنى طرح تقاضا، اطاعت از قوانين، حمايت از برخى گروهها و مخالفت با برخى ديگر و اشكال مختلف مشاركت علاقمنديم. در سطح سياستگذارى مى‏خواهيم



### نمودار شماره 1: عناصر فرهنگ سياسى از ديدگاه آلموند و وربا

بدانيم كه شهروندان و رهبران انتظار چه سياستهايى را از حكومت دارند. چه اهدافى قرار است تعيين شود و چگونه بايد به آنها دست يافت.»

طرز تلقى تكامل يافته آلموند درباره فرهنگ سياسى، اجزاى آن و اجزاى موضوعات سياسى، در نمودار صفحه بعد نشان داده شده است:

همانگونه كه ذكر شد، آلموند و وربا بر اساس نوع نگرش و سمت‏گيرى به سياست، فرهنگ سياسى را به انواعى تقسيم كردند. واحد تحليل آنها همانطور كه ذكر شد، افراد بود. از نظر آنها افراد در سه مقوله كلى مشاركت جو، كه فرهنگ سياسى مشاركتى (Participant) را پديد مى‏آورند، پيرو يا تابع كه فرهنگ سياسى تبعى يا رعيتى (Sobject) را به وجود مى‏آورند و كوچك انديش كه فرهنگ سياسى كوچك انديشانه (Pharochial) را پديد مى‏آورند، تقسيم مى‏شدند. (Ibid, PP 15-16)

البته مقوله بندى افراد تحت عناوينِ مشاركتى رعيتى و كوچك انديشانه در واقع بيان انواعى آرمانى بود. به بيان ديگر، در عالم واقع، يافتن چنين حقايقى امكان‏پذير نيست. نه افراد تماما مشاركت جويند و نه فرهنگهاى سياسى همگى مشاركتى يا غير مشاركتى هستند. به همين دليل، آنها از فرهنگهاى سياسى تركيبى صحبت به ميان آورده‏اند كه تركيبى از عناصر مختلف هستند. به عنوان مثال «فرهنگ مدنى» كه تركيبى از عناصر مشاركتى و رعيتى است و از قضا، وجود اين فرهنگ براى پايدارى دموكراسى كه در آن درجه‏اى از مشاركت و تبعيت توأم لازم است، مؤثر است. يا فرهنگهاى سياسى كوچك انديش ـ رعيتى و كوچك انديش ـ مشاركتى، كه در اغلب جوامع سنتى، چون جوامع قبيله‏اى يا امپراتوريها و پادشاهيهاى سنتى مشاهده مى‏شود، ماهيتى امتزاجى دارند.

ويژگى فرهنگ سياسى مشاركتى، اين است كه در اين فرهنگ افراد نسبت به اجزاى نظام سياسى ـ نظام، فرايند، سياستگذارى يا به عبارتى فرايند داده و ستاده، تلقى روشنى دارند، از جريان امور آگاهند و گرايش به بروز دادن نقش فعال از خود در امور دارند. رژيمهاى دموكراتيك از مصاديق اين نوع از فرهنگ هستند.

در فرهنگ سياسى رعيتى، افراد، نسبت به برخى از اجزاى نظام سياسى ـ نظام و فرايند ـ سمت‏گيرى مشخص و روشنى دارند، اما نسبت برخى از اجزاء مثلاً فرايند اجراى تصميمات فاقد تلقى و سمت‏گيرى مشخصند. افراد براى مشاركت خود در نظام و امور سياسى، جايگاه روشنى قائل نيستند و يا نسبت به آن بى تفاوتند. در اين نوع از فرهنگ، رابطه و آگاهى فرد، از نظام سياسى و جريان رو به پايين امور (Downward Flow)، رابطه‏اى انفعالى است.

اما در فرهنگ سياسى كوچك انديشانه، فرد از اجزاى نظام سياسى، تلقى روشنى ندارد. قائل به تفكيك نقشها نيست و به عنوان مشاركت كننده، براى خود نقشى قائل نيست. جهان سياست و زندگى عادى در نظر او فاقد رابطه است. فرهنگ سياسى اجتماعات قبيله‏اى معمولاً، از اين سنخ است. در اين جوامع تنوع نقشهاى سياسى وجود ندارد، رياست و كهانت، نقشهاى آميخته‏اى هستند، افراد هيچ انتظارى از حكومت ندارند يا انتظارات آنها، رنگ و بوى سياسى ندارد. (G.Almond, 1990: 25, 26, 77) حال اگر بخواهيم، ميزان آگاهى از اجزاى سيستم را با نمره (1) و فقدان آن را با نمره (0) به صورت نمادين نشان دهيم، جدول ذيل، نشانگر موضع و تلقى افراد از امور سياسى خواهد بود.



توضيحات:

0 = آگاهى بسيار كم و يا هيچ 1 = آگاهى زياد

آلموند و وربا، علاوه بر توجه به نگرشهاى افراد، و در واقع نوع فرهنگ سياسى، به رابطه بين ساختار و فرهنگ سياسى نيز توجه نشان دادند. وربا در اين باره مى‏نويسد:

«فرهنگ سياسى يك ملت به عنوان مثال از ميان ساير چيزها از تجربياتى كه افراد با فرايند سياسى داشته‏اند، ناشى مى‏شود. يكى از شيوه‏هاى فراگيرى باورهاى سياسى، بررسى شيوه‏هايى است كه ساختارهاى سياسى بر اساس آن عمل مى‏كنند. اين باورها، تأثير مى‏گذارند و همچنين از شيوه‏هايى كه ساختارها مطابق آن عمل مى‏كنند، تأثير مى‏پذيرند. چرخه‏اى بسته از رابطه بين فرهنگ و ساختار وجود دارد.(Sideny verba, 1965:514)

بنابراين، در تبيين فرهنگ سياسى و علل پايدارى يا ناپايدارى نظامهاى سياسى، بايد به سازگارى يا ناسازگارى فرهنگ سياسى، با ساختار سياسى هم توجه نشان داد. بسيارى از بى ثباتيهاى سياسى چه در جوامع پيشرفته و چه در جوامع امروزين در حال توسعه، ناشى از همين ناسازگارى است.

مسأله پايدارى دموكراسى در اين رهيافت، مورد توجه ديگر صاحب نظران نيز بوده است. صاحب نظرانى كه البته با قدرى تفاوت در تبيين علل پايدارى يا ناپايدارى، به نگرشهاى سياسى افراد و عوامل مؤثر آن توجه كرده‏اند. ديدگاه رونالد اينگلهارت از صاحب نظران معاصر، در اين زمينه در خور توجه است. او نيز مانند آلموند و وربا دغدغه پايدارى دموكراسى را دارد و در ريشه‏يابى مانند آنها، دست به پژوهشهاى ميدانى جهانى زده است. از نظر او عامل بقا يا ناپايدارى نظام سياسى دموكراتيك و شايد هر نظام سياسى ديگر، در رضايت يا نارضايتى افراد است كه بيشتر منشأ اقتصادى دارد.

از ديدگاه اينگلهارت رضايت يا نارضايتى سياسى، تابعى از شرايط عام زندگى است (1207) و در اين ميان ارزشها و نظام ارزشى افراد، نقشى تعيين كننده دارد. از نظر او ارزشها، تابع شرايط اقتصادى ـ اجتماعى مسلط بر جامعه است. مثلاً، نظامهاى سنتى با سطوح نازل تكنولوژى توليدى در ارتباط است. در اين جوامع، ثبات و پايدارى يك ارزش است. بنابراين تحرك اجتماعى چندان وجود ندارد و گاه مذموم نيز هست. بنابراين تغيير اجتماعى در اين جوامع وجود ندارد.(1222-3) اما در جامعه صنعتى كه وجه مشخصه آن، توسعه تكنولوژيكى است، تحرك اجتماعى يك امر پسنديده است. بنابراين فرهنگ همچون نظامى از ارزشها و باورها است كه فرد از طريق آن، خود را با محيط همنوا مى‏سازد. تغيير فرهنگ، در دراز مدت صورت گرفته و تابعى از تغييرات محيط عام زندگى افراد است. اما از آنجا كه الگوهاى جامعه پذيرى دوران كودكى در شكل‏گيرى نظام باورها و ارزشهاى آنها بسيار موثر است، تغييرات فرهنگى علاوه بر عوامل محيطى تابع عواملى ديگر مانند تغييرات نسلى نيز هست. به بيان ديگر، نسلى كه دوران جامعه پذيرى خود را در شرايط كمبود و بحران اقتصادى سپرى كرده‏اند، ارزشها و باورهاى آنها، به شدت ماده گرايانه است. در حالى كه نسلى كه دوران جامعه پذيرى خود را در شرايط رفاه گذرانده‏اند، ارزشهاى آنها چندان تابع عوامل اقتصادى نيست. بنابراين اينگلهارت، قائل به وجود دو فرهنگ يا نظام ارزشى است، يكى نظام ارزشى ماده‏گرا يا ماترياليستى و ديگرى، نظام ارزشى پست ماترياليستى كه در آن، به ارزشهاى استعلايى بيش از ارزشهاى مادى مانند رفاه و امنيت، بها داده مى‏شود.

بنابراين، نظريه اينگلهارت، در تبيين بر دو فرضيه كلى استوار است. يكى جامعه‏پذيرى دوران كودكى و نوجوانى و ديگرى كميابى يا وفور امكانات مادى؛ در مجموع رهيافت يادگيرى اجتماعى، در نتيجه پيوند دو سطح تحليل: خرد (روانشناسى فردى) و كلان (جامعه‏شناسى سياسى) پديد آمد، به همين دليل قدرت بازنمايى وجوه مختلف فرهنگى، بويژه در سطح كلان را دارد. الگوى مقولات و انواع فرهنگ سياسى آن، قابليت تعميم و كاربست آن را در جوامع مختلف، پديد آورده است. به همين دليل، نظريات اين رهيافت ادعاى جهان شمولى دارند. انتقادات وارد به اين رهيافت نيز بيشتر متوجه همين ويژگى بوده است.

روش پژوهش اين رهيافت، مبتنى بر روشهاى مطالعه ميدانى است. به همين جهت يكى از كاستيهاى آن، اين است كه قابليت كاربرد در پژوهشهاى داراى ماهيت تاريخى را ندارد. تغيير فرهنگ سياسى در اين رهيافت، هر چند كه امرى پذيرفته شده است، با اين حال، ثبات و پايدارى نظام سياسى ـ بويژه در نوع دمكراتيك آن ـ كه ارتباط مستقيم با نوع فرهنگ سياسى دارد، ترجيح بيشترى دارد. به هر صورت عنصر تغيير، زمانى پديد مى‏آيد كه با عوامل ديگر، چون تغييرات نسلى همراه شود.

### 2-1- رهيافت منش اجتماعى

اين رهيافت نيز مانند رهيافت يادگيرى اجتماعى، تحت تأثير مطالعات مردم شناسانه ـ بويژه مطالعاتى كه درباره منش ملى در مورد ملتها و فرهنگهاى مختلف صورت گرفته ـ بوده است و از سوى ديگر، از يافته‏هاى پژوهشهاى روانشناسانه، بويژه روان‏شناسى مدرن ادراكى و تكنيكهاى جامعه شناسانه سنجش گرايش توده‏ها نيز استفاده مى‏كند. تفاوت اين رهيافت با رهيافت يادگيرى اجتماعى، از دو منظر قابل بررسى است. يكى اين كه برخلاف رهيافت يادگيرى قائل به تنوع فرهنگى نيست و نگرشى كل‏گرا به فرهنگ دارد. دوم اين كه، تغيير پذيرى فرهنگ سياسى، به خصوص برخى از عناصر پايدار آن مانند ارزشها و وفاداريها را ناممكن مى‏داند. اما در مجموع، در ميان رهيافتهاى مختلف، بيشترين شباهت را به رهيافت يادگيرى اجتماعى دارد.

از پژوهشگران معروف اين رهيافت مى‏توان از ادوارد سى. بنفيلد، دانيل بل، دانيل‏گلد هاگن، توماس اى. متزگر، آلكس اينكلس، لوسين دبيلو.پاى، ليويد آى.رودولف، سوزان هوبر رودولف نام برد.

در اين رهيافت در شكل‏گيرى فراگيرى و انتقال نسلى فرهنگ سياسى عواملى چند از جمله، «تاريخ جمعى نظام سياسى»، تاريخهاى زندگى اعضاى نظام»، «رويدادهاى جمعى»، «تجربيات فردى»، «جامعه پذيرى دوران كودكى»، «زمينه سياسى اجتماعى و تاريخى فرد» و «يادگيرى اجتماعى» مؤثر است. لوسين پاى از صاحبنظران برجسته اين رهيافت، در تعريف فرهنگ سياسى مى‏گويد:

«فرهنگ سياسى، مجموعه نگرشها، باورها و احساساتى است كه به فرايند سياسى نظم و معنا مى‏دهد و انگاره‏ها و قواعد بنيادينى را كه بر رفتار در نظام سياسى ناظر است، پديد مى‏آورد. فرهنگ سياسى همچنين شامل ايده آلهاى سياسى و هنجارهاى عمل اجتماع سياسى نيز هست. بنابراين فرهنگ سياسى در شكل كلى اش ـ بيانگر ابعاد روان شناسانه و ذهنى سياست است.

يكى از امتيازات تعريف پاى و در واقع رهيافت منش اجتماعى، تفكيك عرضه ذهنى از عينيات در فرهنگ سياسى بود. به بيان ديگر، تعاريف اين رهيافت و تبيين نسبتا دقيقى كه از عوامل شكل دهنده فرهنگ سياسى به دست داد، كمك كرد تا فرهنگ سياسى استقرار مفهومى بيشترى پيدا كند.

پاى تبيين خود را از عوامل شكل دهنده فرهنگ سياسى و چگونگى تعامل آنها چنين بيان مى‏كند:

«ايده فرهنگ سياسى بر اين است كه نگرشها، احساسات و شناختهايى، كه به رفتار سياسى، شكل مى‏دهد و بر آن حاكم است، امورى ذاتا تصادفى نيستند. بلكه نشانگر الگوهاى منسجمى هستند كه با يكديگر به تناسب رسيده و به صورت متقابل تحكيم مى‏شوند. على رغم وجود قابليتهاى زياد براى تنوع در سمت گيريهاى سياسى در هر جامعه، يك فرهنگ سياسى مجزا و محدود وجود دارد، كه به فرايندهاى سياسى شكل و معنا بخشيده، آنها را قابل پيش بينى مى‏كند... هر نسلى مى‏بايد، سياست را از نسل قبل از خود دريافت كند و نسبت به اين فرايند از قوانينى كه بر توسعه شخصيت فردى و فرهنگ عمومى جامعه حاكم است، مى‏بايد متابعت كند.(7)

مسأله اصلى اين رهيافت نيز مانند رهيافت يادگيرى اجتماعى، ثبات و بى ثباتى سياسى، در راستاى رسيدن به توسعه سياسى و اجتماعى است. از اين منظر، پايدارى و ثبات سياسى، بويژه در الگوهاى دمكراتيك، شرط اوليه براى حركت به سوى فرايند توسعه است. به همين جهت، مطالعات اين رهيافت، درباره فرهنگ سياسى، به شدت متأثر از عوامل مؤثر بر توسعه سياسى است. از اين ديدگاه است كه جامعه پذيرى و فرايند آن، در فراگيرى فرهنگ سياسى و تأثيراتى كه بر ثبات و يا بى‏ثباتى سياسى دارد، حائز اهميت است.

جامعه پذيرى فرايندى است كه داراى سطوح مختلف بوده و از همان آغاز حيات فرد، آغاز مى‏شود. جامعه پذيرى فرهنگ عمومى، جامعه پذيرى حيات سياسى و جامعه پذيرى نقشى، از عمده‏ترين سطوح در فرآيند جامعه پذيرى هستند. ثبات سياسى، محصول هماهنگى ميان اين سطوح است. تناقض بين سطوح يادگيرى و جامعه‏پذيرى اجتماعى و سياسى، تبعات سياسى مهمى دارد. مثلاً در بسيارى از جوامع در مراحل اوليه جامعه پذيرى ـ دوران كودكى ـ بر نگرش خوش بينانه به انسان و اعتماد به روابط انسانى تأكيد مى‏شود، اما در سطوح بعدى بر ظنين بودن نسبت به محيط به خصوص اعمال كنش گران سياسى تأكيد مى‏شود. در اين جوامع فرهنگ سياسى معمولاً ماهيتى دو احساسى (Ambivalnce) پيدا مى‏كند.

تمايزات ميان خرده فرهنگهاى سياسى جامعه، مانند قومى، جنسى، نخبگان و... ناشى از تجربيات متفاوت در جامعه پذيرى سياسى است و از اين ميان تأثير تمايزات ميان فرهنگ سياسى نخبگان با توده بسيار مهم است. در بسيارى از جوامع، فرهنگ سياسى نخبگان متأثر از نوعى ايدئولوژى سياسى است كه با فرهنگ عمومى توده تمايز دارد و آثار آن را در برنامه ريزيهاى سياسى براى توده، مى‏توان مشاهده كرد.

در اين رهيافت، ضابطه تقسيم بندى انواع فرهنگ سياسى، ماهيت رژيمهاى سياسى است. مثلاً از فرهنگ سياسى اقتدارگرا، توتاليتر، دموكراتيك و غيره بر اساس نوع (روابط) و سازمان قدرت در رژيم سياسى، صحبت به ميان مى‏آيد. مرز امور سياسى و غير سياسى نيز تابع ماهيت رژيمها، در فرهنگ سياسى است. مثلاً در رژيمهاى توتاليتر كمتر موضوعى است كه رنگ و بوى سياسى نداشته باشد و يا بطور بالقوه استعداد سياسى شدن را نداشته باشد، در حالى كه در رژيمهاى دموكراتيك بين امور سياسى و غير سياسى، مرز روشن‏ترى وجود دارد.

محدوديت اصلى اين رهيافت كه ناشى از اهميت فوق العاده فرايند و سطوح جامعه پذيرى در نظريات آن است، قائل نبودن به تغيير پذيرى فرهنگ سياسى، بويژه عناصر نسبتا پايدار و اصلى آن مانند ارزشها، باورها و وفاداريها است. اما در جهت استفاده كاربردى تبيينهاى اين رهيافت، در مطالعه عمل بى ثباتى سياسى در جوامع مختلف، مفيد است. سطح تحليل در اين رهيافت، متأثر از ديدگاه كل گراى آن نسبت به فرهنگ اجتماعاتى مانند، نخبگان، توده، اقوام و... است.

### 3-1- رهيافت شناختى ـ معرفت شناسانه

از رهيافتهاى جديد در سنت روان شناسانه فرهنگ سياسى كه در طرح تئوريك با نظريه يادگيرى ژان پياژه روانشناس فرانسوى آميخته شده، رهيافت شناختى ـ معرفت شناسانه است.

افرادى مانند نيكلاس املر، استفن شيلتون، شاون دبيلو روزنبرگ، برنادت مالون، استنلى رنوليك، ريچارد دبيلو، ويلسون، دانا وارد و مايكل گراس در زمره صاحب نظران اين رهيافت هستند.

در اين رهيافت، سازمان يابى حيات فردى و اجتماعى به صورت مقولاتى متكامل و همزمان در نظر گرفته مى‏شوند. بين سطوح فردى و اجتماعىِ ساختهاى معنايى، شيوه‏هاى تفكر افراد و هنجارهاى فرهنگ سياسى رابطه متقابل برقرار است.

اين رهيافت، ابتدا تبيينى از انسجام و بقاى اجتماعى به دست مى‏دهد كه قواعد هنجارى، با فراهم ساختن نوعى زيربناى اخلاقى موجد آن است. اصولاً انديشيدن و استدلال كردن در سطح فردى در مورد موضوعات اجتماعى نيازمند، استدلال اخلاقى است و استدلال اخلاقى قواعد و هنجارهاى فرهنگ سياسى را تحت تأثير قرار مى‏دهد.

مايكل گراس از صاحبنظران اين رهيافت به بحث درباره پيشبرد و تداوم فرهنگ سياسى دموكراتيك و لوازم آن پرداخته است. پرسش او اين است كه فرهنگ سياسى دموكراتيك نيازمند چه نوع افراد و گروههايى است؟

تصوير نوعى افراد در فرهنگ سياسى دموكراتيك، انسانى عقلايى است كه اختلافات خود را به شيوه مسالمت‏آميز حل و فصل مى‏كند. اما آيا در عمل نيز چنين است. پرسش گراس اين است كه آيا افراد دموكرات، واقعا تحت تأثير انگيزه‏هاى استعلايى و اصول اخلاقى قدرتمندى هستند؟ چنانكه در آثار لاك، ميل، رالز و هابرماس معرفى شده يا تحت تأثير اصول اخلاقى ضعيفى هستند، چنانكه در آثار مديسون يافت مى‏شود. به اين ترتيب بحث اين رهيافت متوجه انگيزه‏هاى فردى در اطاعت از قواعد و هنجارهاى اجتماعى است و استدلالى كه اطاعت و پيروى از اين قواعد را توجيه‏پذير مى‏كند. در اصول اخلاقى قوى، به عنوان مثال، درمان بى عدالتى هم نيازمند قابليت شناخت بى عدالتى و هم داشتن نگرش اخلاقى به عدالت است. در حالى كه در اصول اخلاقى ضعيف، كنش سياسى، لزوما با نگرش اخلاقى همراه نيست. پژوهشهاى گراس در مورد انگيزه‏هاى يهوديان نجات يافته از جنگ جهانى دوم، هواداران حفظ يا سقط جنين و فعالان صلح در اسرائيل نشان داد كه كنشهاى آنها تحت تأثير محركهايى چون حفظ همبستگى و مسائل مادى است. بنابراين گراس، نتيجه گرفت كه در فرهنگ سياسى دموكراتيك، كنش سياسى لزوما متأثر از آموزه‏هاى اخلاقى نيست؛ و با ضابطه‏هاى اخلاقى نيز سنجيده نمى‏شود. بسيارى از كنشهايى كه از نظر اخلاقى شايسته است، از نظر سياسى ناشايست تلقى مى‏شود. آنچه محرك افراد در عمل به هنجارهاى دموكراتيك است، انگيزه‏هاى محدود و مشخصِ مادى و حفظ همبستگى است تا انگيزه‏هاى استعلايى چون عدالت خواهى و آرمان برابرى انسانها.

در اين رهيافت، واحد تحليل فرهنگ سياسى، فرد است و انگيزه‏هاى او در دست زدن به كنش سياسى، بايد مورد بررسى قرار گيرد. اصول اخلاقى در كنار سطح شناختى و انگيزه‏هاى مادى و محدود در تبيين رفتار سياسى و فرهنگ سياسى مهم است. اين رهيافت، نوعى نگرش كاركردى به فرهنگ سياسى دارد و در تبيين به مراحل رشدشناختى افراد توجه دارد، از اين رو در مجموع، مى‏توان گفت كه نوعى نگرش شناختى ـ معرفتى به فرهنگ سياسى دارد.

اتكاى اين رهيافت، در گردآورى داده‏ها، بر روشهاى كمى ـ بويژه مشاركت مستقيم ـ امكان كاربرد آن را در مجموعه‏هاى بزرگ، ضعيف كرده است. مطالعات اين رهيافت بيشتر در ميان جوامع محدود، كه امكان مشاركت مستقيم پژوهشگر، در آن بوده ـ مانند محل تجمع هواداران احزاب و گروههاى سياسى يا جوامع كوچك مانند، مهاجران بيگانه و... صورت گرفته است. به علاوه در گردآورى داده‏ها نيز، تكنيك مورد استفاده آن، به نحوى است كه در پژوهشهاى تاريخى، قابليت كاربرد ندارد. اما ابتناى نظريات اين رهيافت بر انگيزه‏هاى فردى و توجه به مراحل رشد شناختى افراد در تحليل فرهنگ سياسى، قابليت تعميم آن را به جوامع ديگر نيز داده است.

تغيير فرهنگ سياسى، در اين رهيافت نيز، تابع مراحل رشد شناختى افراد از يكسو و تصور فرد از منافع خود، در دست زدن به كنش سياسى است. تغيير در تصور فرد از منافع خودش، سرآغاز تغيير در فرهنگ سياسى خواهد بود، چرا كه عمل به هنجارهاى فرهنگى، طبق برداشت اين رهيافت، با انگيزه‏ها و آموزه‏هاى اخلاقى رابطه مستقيم دارد. بويژه اصول اخلاقى ضعيف كه در منافع مادى و حفظ انسجام و همبستگى ريشه دارد.

شناخت مراحل رشد شناختى فرد، قابليت كاربرد آن را، در سطح اجتماعات محدود فراهم كرده است. اما مبتنى بودن نوع فرهنگ سياسى، بر انگيزه‏ها و تصورات فرد كه تابع مراحل رشد شناختى او هستند و همچنين پيش كشيدن بحث كاركرد در فرهنگ سياسى به آن قابليت تعميم بخشيده است.

### 2- سنت مردم شناسانه

پژوهشهاى سنت روان شناسانه، بر مطالعات مردم شناسانه بويژه نظريات روث بنديكت، مارگارت ميد، جفرى گورر، راجر كسينگ، كلود لوى اشتراوس، كليفورد گيرتز، ديويد اشنايدر استوار بوده است. در اين سنت دو رهيافت عمده از مجموعه پژوهشها، قابل شناسايى است كه به اختصار، ديدگاههاى آن بر اساس ضوابط مطرح شده مورد بررسى قرار مى‏گيرد.

### 1-2- رهيافت نظريه فرهنگى

اين رهيافت، بيشتر در نقد رهيافت يادگيرى اجتماعى، بويژه نظريات آلموند و وربا شكل گرفته بود. همان گونه كه نظريه آلموند و وربا، عرصه‏هاى جديدى در پژوهش علوم سياسى و فرهنگ سياسى باز كرد، انتقادات زيادى را نيز برانگيخت.

رهيافت نظريه فرهنگى، نتيجه همين انتقادات و توجه به خلاءهاى نظريه آلموند و وربا بود. در طرح پژوهشى آنها، منازعات و تفاوتهاى فرهنگى درون ملتها، مغفول و بدون تبيين مانده بود. به بيان ديگر، فرهنگ سياسى ملى ـ با آنچه در درون ملت جريان داشت، متفاوت بود. نظريه دوگان، درباره نقد اين جنبه از نظريه آلموند و وربا، در خور توجه است، از نظر او:

«فرهنگ مدنى انگليسى، آلمانى، فرانسوى، و يا... وجود ندارد نقطه تمايزات ميان كشورها، اختلاف در درجه است نه نوع... تمايزات درون ملتها، بيشتر از تمايزات ميان ملتهاست. شباهتهاى عقايد يك فرانسوى و آلمانى سوسيال دمكرات بيشتر از عقايد يك فرانسوى سوسياليست و يك فرانسوى محافظه كار است يا بين يك آلمانى سوسيال دموكرات و يك آلمانى دمكرات مسيحى.» (Thompson: 150)

توجه به تنوع فرهنگى درون جوامع، نقطه عزيمت اين رهيافت بود. در شكل‏گيرى اين رهيافت نظريات مارى داگلاس و پژوهش‏هاى آرون و يلداوسكى، ريچارد جى. اليس و مايكل تامپسون مؤثر بودند. در اين ميان تأثير گذارى نظريات داگلاس بويژه، تبيينى كه از تنوع فرهنگى درون جوامع به دست مى‏دهد، آشكار است.

نظريه داگلاس، به جاى توجه به متغيرهاى روان شناسانه فردى، بر تمايزات نوع شناسانه بين خرده گروهها متمركز است. از نظر داگلاس، خرده گروهها از طريق دو ضابطه «گروه» و «شبكه» متمايز مى‏شوند. منظور داگلاس از «شبكه»، محدوده‏اى است كه در آن رفتار فرد در درون گروه، از نظر اجتماعى، مجاز شمرده مى‏شود. منظور از «گروه»، ميزانى كه افراد در عضويت گروه خود در گيرند مى‏باشد. اين دو ضابطه، بنيان تبيين فرهنگى داگلاس از تنوع خرده گروهها در جامعه است و بر اساس آن چند خرده فرهنگ آرمانى كه هر يك نوعى الگوى رفتارى را بازنمايى مى‏كنند و دربرگيرنده معتقدات مربوط به زندگى نيز هستند، قابل شناسايى است. به بيان ديگر، در پس تنوع رسوم، زبانها و معتقدات مربوط به زندگى، چند گرايش يا خرده فرهنگ كلى وجود دارد كه عبارتند از: برابرطلبى، سرنوشت باورى (تقدير گرايى)، سلسله مراتبى و فرد گرايى.

الگوى رفتارى برابرطلبى، در جوامعى كه در آن مرزهاى گروهى آن بسيار مستحكم و در عوض قواعد نظم دهنده به رفتار جمعى و فردى در حداقل ممكن است، يافت مى‏شود. در اين جوامع تمايزگذارى نقشى درونى، در گروه وجود ندارد و معلوم نيست چه كسى بايد از چه كسى اطاعت كند. در منازعات توسل به خشم و عصبانيت امرى عادى است. وفاق روش ترجيحى اتخاذ تصميم داخلى است و تصميمات وفاق گونه محدوده عمل افراد را تعيين مى‏كند. خرده فرهنگ برابرى طلبانه، بازنمايى چنين الگويى از رفتارها است.

روابط سلسله مراتبى در محيط‏هايى يافت مى‏شود كه مرزهاى گروهى كه فرد عضو آن است، مستحكم و قواعد محدود كننده رفتار زياد است. در اين محيط، مراتب اطاعت روشن است و افراد به صورت سلسله مراتب تابع يكديگرند و هر فرد نقشى مخصوص به خود دارد. ابزارهايى مانند ارتقاء مقام دادن، جابجايى در عرض، تنزل مقام دادن، جابجايى و تعريف دوباره جايگاه فرد، ساز و كارهايى براى حل منازعه در اين الگو است.

در الگوى فردگرا، افراد از آميزش با يكديگر ابا دارند. رفتار آنها تحت ضابطه و الگوى معين و از پيش تعيين شده‏اى نيست. تمام مرزها در اين متن عرفى و قابل مذاكره است. البته اين به معنى آزادى بى حد و حصر افراد در اين محيط نيست، بلكه افراد درگير در كنترل ديگران هستند و اين خود آزادى آنها را محدود مى‏كند.

در الگوى تقديرگرا، فرد خود را تابع دستورات از پيش تعيين شده مى‏داند. فرد سرنوشت باور، معتقد است كه نيروهاى بيرونى او را كنترل مى‏كنند. بنابراين در عمل حق انتخاب او بسيار محدود است و اين محدوديت حتى نوع و محل كار، زندگى، صرف اوقات، خوراك و پوشاك او را نيز در برمى‏گيرد. او از عضويت در گروهى كه براى او تصميم مى‏گيرد، محروم است.

بر اساس اين چهار الگوى فرهنگى، چهار الگوى رفتار سياسى نيز داريم كه هر يك بيانگر خرده فرهنگ سياسى خاصى هستند. مايكل تامپسون و همكاران او قائل به چنين تعميمى در عرصه رفتار و نگرشهاى سياسى هستند، بنابراين از نظر آنها، به جاى صحبت از فرهنگ سياسى واحد، آن گونه كه آلموند و وربا و نظريه پردازان رهيافت يادگيرى و منش اجتماعى مدعى بودند، بايد از فرهنگهاى سياسى در هر جامعه صحبت به ميان آورد.

در اين رهيافت، به سياست، مانند يكى از نهادهاى اجتماعى مثل اقتصاد، مذهب، خانواده و ديگر نهادها، نگريسته مى‏شود و فرهنگ، حوزه معتقدات و نگرشهاى افراد به اين نهادها و امور اجتماعى و فردى بطور كلى است، بنابراين فرهنگ سياسى را مايكل تامپسون «سمت‏گيرى نسبت به حكومت در تقابل با اقتصاد، مذهب، خانواده و ديگر نهادها تعريف مى‏كند.» در واقع اين تعريف شامل نگرشهايى است، درباره آنچه حكومت بايد انجام دهد يا انجام مى‏دهد و آنچه مردم خارج از حكومت در تلاش براى انجام آن هستند.

محدوده امر يا موضوع سياسى نيز بر اساس، نوع نگرش يا سمت‏گيرى فرد نسبت به حكومت روشن مى‏شود. به عنوان مثال در خرده فرهنگ سياسى برابر طلب، تلاش فرد بر اين است تا مرز امر سياسى را از غير سياسى از ميان بردارد. از نظر افراد با چنين نگرشى، تفاوتى بين نهادهايى چون خانواده، مؤسسات اقتصادى چون كارخانه‏ها و شركتها وجود ندارد. پذيرش حوزه‏اى از امور به عنوان امور خصوصى از اين منظر به معناى پنهان كردن روابط قدرت در آن عرصه‏ها است. در مقابل در خرده فرهنگ فردگرا، تلاش بر اين است تا خود تحقق بخشى فردى، جاى اقتدار رسمى را بگيرد. از اين منظر، امور سياسى بايد به حداقل ممكن محدود شده و عرصه خصوصى تا حد امكان افزايش يابد.

در الگوى سرنوشت باور، فرد در تلاش است تا حتى الامكان از شعاع نفوذ قدرت به دور بماند و در صورت ناچارى به پذيرش و تحمل سلطه تن مى‏دهد. براى چنين فردى تمايز ميان امر خصوصى و امر عمومى روشن نيست. در اين خرده فرهنگ، افراد در جستجوى يافتن عامل مشكلات خود نيستند.

در الگوى سلسله مراتبى، افراد معتقد به تعريف جايگاه و مقام مقرر خويش هستند. از اين رو، امر عمومى و امر خصوصى به دقت متمايز شده است. سياست در اين خرده فرهنگ امرى همگانى نيست. فقط معدودى حق اظهار نظر و دخالت در سياست را دارند. بنابراين تعيين نوع رفتار يا نهاد به عنوان سياسى و غير سياسى، محصول و تابع فرهنگ سياسى است.(Ibid, 510-512) جدول ذيل بيانگر انواع خرده فرهنگهاى سياسى در رهيافت نظريه فرهنگى با الهام از الگوى داگلاس است؛

### جدول شماره 2: خرده فرهنگهاى آرمانى در رهيافت نظريه فرهنگى

|  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| خرده فرهنگهاى آرمانى |   | الگوهاى رفتارى  |  | نسبت شبكه Grid با گروه Group  |  | تلقى نسبت به سياست (عرصه خصوصى و عمومى) |
| سرنوشت باورى Fatalism  |  | بى‏تفاوت ـ سرد Aphathetic  |  | شبكه زياد، گروه كم و Highgrid Lowgroup  |  | روشن نبودن مرز ميان امر سياسى و غير سياسى روشن نبودن مرز خصوصى و عمومى |
| سلسله مراتبى Hierarchy  |  | جمع گرايى Collectivism  |  | شبكه زياد، گروه زياد و Highgrid High Group  |  | تمايز ميان امر سياسى و غير سياسى محدود بودن عرصه خصوصى محدود بودن عرصه عمومى |
| فردگرايى Individualism  |  | رقابتى Competitive  |  | شبكه كم، گروه كم و Lowgrid Lowgroup  |  | مرزبندى محكم بين امر سياسى و غير سياسى گستردگى عرصه خصوصى و محدود شدن عرصه عمومى |
| برابرخواهى Egalitarianism  |  | برابرخواه Equalitarian  |  | شبكه زياد، گروه كم و High Grid Low Group  |  | نبود مرز ميان امر سياسى و غير سياسى گستردگى عرصه عمومى |

شبكه؛ محدوده مجاز رفتار فردى در درون گروهها است.
گروه؛ ميزان وابستگى و درگيرى افراد به عنوان عضو در گروهى است كه به آن تعلق دارند.

بحث بعدى در اين رهيافت، واحد و سطح تحليل در فرهنگ سياسى است.

همان گونه كه در بحث از الگوهاى رفتارى و خرده فرهنگها، بيان شد، واحد تحليل در اين رهيافت فرد است. به بيان ديگر، براى مطالعه خرده فرهنگهاى سياسى هر جامعه، بايد به سراغ افراد و سمت‏گيريهاى آنها نسبت به موضوعات سياسى و تطبيق آن با يكى از خرده فرهنگهاى آرمانى رفت. برآيند جهت‏گيريهاى فرد، خرده فرهنگها و برآيند خرده فرهنگها، فرهنگ عمومى را شكل خواهد داد.

در بحث تغيير نيز اين رهيافت بر اين است كه فرهنگ سياسى، امرى پويا و زنده است و همواره مورد مذاكره و پرسش قرار مى‏گيرد. انتقال نسلى فرهنگ سياسى، بدون پرسش و تغيير نيست.

فرهنگ سياسى مانند ساير شيوه‏هاى زندگى در طول زمان به محك آزمايش گذاشته شده و مورد كاوش قرار مى‏گيرد. افراد دريافت كننده منفعل و درونى كننده خودكار هنجارهاى اجتماعى و سياسى نيستند. فرآيند جامعه پذيرى اجتماعى و سياسى فرد، در تمام طول حيات او ادامه دارد. بنابراين تجربيات دوران بزرگسالى، به همان اندازه دوران كودكى در سمت دهى به نگرشهاى سياسى فرد مهم است. افراد در طول زندگى همواره روابط اجتماعى و سياسى موجود را با الگوها و ترتيبات جايگزين مقايسه مى‏كنند و در اين مقايسه، ناهماهنگيهاى طولانى ميان ايده آلها و وضع موجود و ميان قول و عمل فعالان سياسى در گسستن از يك الگوى رفتارى و پيوستن به الگوى جايگزين بسيار مؤثر است. بنابراين عامل اصلى تغيير فرهنگ سياسى علاوه بر ماهيت پويا و در حال شدن فرهنگ به تجربيات فرد در طى زندگى نيز بستگى دارد. به عنوان مثال تجربه طولانى استعمار و نفوذ خارجى يا ديكتاتورى داخلى ملتها در گرايش آنها به بدبينى نسبت به خارجيان يا گرايش به دموكراسى بسيار مؤثر است.

پيدايش فرهنگهاى سياسى رقيب نيز، از عوامل مؤثر ديگر، در تغيير فرهنگ سياسى است. تغيير فرهنگ سياسى در اثر مقايسه صورت مى‏گيرد و فرهنگ رقيب امكان مقايسه را براى فرد پديد مى‏آورد. البته پيدايش فرهنگ سياسى رقيب بى ارتباط به وضعيت فرهنگ سياسى مستقر نيست. ناكارآيى فرهنگ مستقر در بى‏پاسخ گذاشتن انتظاراتى كه ايجاد كرده، يا انتظاراتى كه از آن پديد آمده، در پيدايش فرهنگ رقيب مؤثر است.

فرهنگهاى سياسى نيز مانند نظريات علمى، گاه پيش بينى‏هايشان غلط از آب درمى‏آيد و نمى‏توانند به معضلات فراروى، پاسخ قانع كننده بدهند. بنابراين، ترديد در توانايى آنها پديد مى‏آيد. در اين ميان نقش نخبگان سياسى، بويژه نخبگان كه از دايره قدرت به دور مانده‏اند نيز، بسيار مؤثر است. آنها با استفاده از فرصت پيش آمده، نقايص فرهنگ سياسى مستقر و امتيازات فرهنگ خود را بزرگنمايى مى‏كنند. در هر صورت، خواه فرهنگ سياسى رقيب وارداتى باشد يا يكى از خرده فرهنگهاى سياسى موجود، روند جايگزينى و تغيير در فرهنگ سياسى مسلط مانند نظريه‏هاى رقيب در پارادايمهاى علمى است. در صورت پديد آمدن منازعه بين فرهنگها، چند وضعيت قابل پيش بينى است:

1- فرهنگ سياسى مستقر، توان بازسازى و در خود كشيدن ارزشها و باورهاى فرهنگ رقيب را دارد، در اين صورت فرهنگ مستقر به بقاى خود ادامه مى‏دهد. فرهنگ سياسى سرمايه‏دارى، در اروپاى غربى و آمريكا توانست، ارزشهاى ماركسيسم ارتدكس را استحاله كرده در درون نظام باورها و ارزشهاى خود جا دهد.

2- فرهنگ سياسى مستقر و متوليان آن توانايى بازسازى و ترميم نواقص و ناكارائيها را ندارند، بنابراين در عناصر اصلى آن چون باورها و ارزشهاى سياسى ترديد ايجاد مى‏شود. جايگزينى فرهنگ رقيب، به جاى فرهنگ مستقر، در اين وضعيت حتمى است و معمولاً با تحولاتى چون قيام و انقلاب همراه است و گاهى نيز اين فرايند مسالمت‏آميز صورت مى‏گيرد. در هر دو صورت جابجايى در فرهنگ سياسى، با چرخش و جابجايى نخبگان سياسى نيز همراه است. (Ibid, P 509)

بحث آخر در اين رهيافت، امتيازات و كاستيهاى آن است. از ويژگيهاى مثبت اين رهيافت كنار گذاشتن نگاه كل‏گرا به فرهنگ است. تجزيه فرهنگ به خرده فرهنگها، امكان شناخت دقيق‏تر و عميق‏ترى از نگرشهاى سياسى افراد يك جامعه به دست مى‏دهد. به علاوه همين ويژگى امكان كاربرد رهيافت را در جوامع مختلف و حتى در پژوهشهاى تاريخى نيز، به دست مى‏دهد. امتياز ديگر اين رهيافت به بحث تغيير آن برمى‏گردد. در نظريات اين رهيافت، بحثهاى مستوفى درباره شرايط و چگونگى تغيير در فرهنگ سياسى ارائه شده است و با توسل به استدلالهاى نظرى آن مى‏توان بر ادعاهاى مخالفان تغيير پذيرى فرهنگ سياسى غلبه كرد.

### 2-2- رهيافت تفسيرى

اين رهيافت نيز، بر اساس يافته‏هاى مردم‏شناسى شكل گرفته است. پژوهشگرانى مانند لاول ديتمر موراى ادلمن، لورا دسفورد ادلز، جيمز دبيلو، فرناندز، سالى اف، موراند، براوس كاپفيرر، شرى بى، اورتنر و بارباراجى مايرهوف در پيدايش و نضج اين رهيافت مؤثر بوده‏اند.

برداشت اين رهيافت درباره سياست اين است كه سياست كنش نمادين است. به بيان ديگر اين برداشت بر رهيافتى از فرهنگ استوار است كه بر ابعاد نمادين مانند اسطوره‏ها و آئينها تأكيد مى‏كند. اين رهيافت متأثر از نظريات وبر درباره معناى كنش اجتماعى و همچنين ديدگاههاى پديدار شناسانه از ماهيت دانش و جامعه به عنوان پديدارهايى كه بر ساخته اجتماعى هستند، مبتنى است. در اين رهيافت، فرهنگ به عنوان «معناهاى جمعى كه توسط گروهها خلق شده بين آنها مشترك بوده و به صورت نمادين بيان مى‏شوند.» تعريف شده است. بنابراين آنچه در فرهنگ سياسى تلقى مى‏شود، همان تأكيد بر نمادها يا به بيانى نمادهاى سياسى است. نگرش به نمادها در اين تعريف، كاكرد گرايانه است به اين معنا كه نمادها، از يك سو مشروعيت دهنده به نظام سياسى و از سوى ديگر، در خدمت منافع نخبگان سياسى آنها مانند «درآمد، رفاه و تمايز» از طريق مشروع جلوه دادن جايگاه و موقعيتشان است. هارولد لاسول بر اين است كه نخبگان براى رسيدن به مقصود خود، نمادها را به نحوى دستكارى مى‏كنند كه براى آرزوهاى ناخودآگاه توده‏ها جذاب شوند.

نمادها، شامل نشانها، شمايلها، همچون پرچمها، سكه‏ها، توتمها و تصاوير انسانى چون مجسمه‏ها يا مكانهايى مانند اورشليم، قدس، كعبه، كربلا و غيره كه جنبه تقدس دارند، مى‏شوند.

در اين رهيافت، نمادها به انواعى تقسيم شده‏اند. به عنوان مثال، موراى ادلمن، نمادها را، به نمادهاى غليظ كه براى بيان احساسات و خواسته‏هاى ناخودآگاه و بيشتر در سخنرانيهاى مبارزاتى و اعتراضات توده‏ها به كار مى‏رود و نمادهاى مرجع كه به موضوعات عينى و تجربى اشاره داشته و در مذاكرات ميان گروههاى صاحب نفع و مديران شايع است، تقسيم مى‏كند. نمادهاى غليظ داراى جذابيت غير عقلايى در ميان توده‏ها است و نخبگان معمولاً براى رسيدن به مقاصد و منافع خود از آن استفاده مى‏كنند.

رهيافت تفسيرى در تحول نظرى خود با نظريه ارتباطات آميخته شده است. نظريه ديتمر، نمونه‏اى از آن است. از نظر ديتمر، فرهنگ سياسى اجزاى كامل يك نظام ارتباطى را داراست. يعنى داراى كدهايى براى قاعده‏مند ساختن، رمز گذارى، رمز گشايى و تفسير نمادها هستند. داراى فرستنده و گيرنده، كانال و متن ارتباطى است. بنابراين فرهنگ سياسى همچون نظامى از نمادهاى سياسى است كه در درون نظام فراگير «ارتباط سياسى» جاى مى‏گيرد، ارتباطى كه بين نخبگان و توده‏ها به صورت دو سويه و گاه يك سويه و در درون يك متن كه مشترك بين دو سوى ارتباط است صورت مى‏گيرد.

نخبگان نمادها را دستكارى مى‏كنند در حالى كه توده‏ها، نمادها را تفسير كرده و بر اساس تفسير خود و مهارت نخبگان در دستكارى و قابل فهم كردن نمادها و يكى نمودن علايقشان با خواسته‏هاى توده‏ها، نسبت به آنها واكنش نشان مى‏دهند. نمادها، البته در ذات خود توانايى متمركز كردن و كانونى كردن احساسات ناروشن، در مورد تجربيات يك جمع كثير را دارند. اما هنرمندى نخبگان در بيان و انتقال نمادها است كه اين كاركرد بالقوه را بالفعل نموده، توده‏ها را به اعتراض يا حمايت از وضع موجود برمى‏انگيزد.

نخبگان با «چارچوب دادن به نمادها و اعمال تغييرات يا اصلاحاتى در ترتيبات درونى و بيرونى نمادها» به مقصود خود مى‏رسند. كادربندى يا در ابعاد خارجى نمادها صورت مى‏گيرد كه استفاده از مراسم و آئينها از آن جمله است. در اين وضعيت زبان از علايق روزمره، منفك شده و نمادها، بويژه نمادهاى زبانى در جهت منافع نخبگان، قابليت استفاده مى‏يابد يا در بعد درونى، كه كادربندى به صورت استفاده از لغات تخصصى و پرستيژى، چرخشهاى بدنى و حركات دست، سر و... براى نيرو بخشيدن به نمادها صورت مى‏گيرد. اين كادربندى، معمولاً در درون متنى صورت مى‏گيرد كه در اختيار نخبگان باشد. به بيان ديگر، نخبگان، از نمادهاى متنى استفاده مى‏كنند، كه در اختيار و كنترل خودشان است. به همين دليل بسيارى از نمادها به متون و گويندگان خاص محدود مى‏شوند.

البته نمادهايى هم، وجود دارند كه فارغ از متن و گوينده معينى، معناى مورد نظر را منتقل مى‏كنند. بيشتر مضامين اجتماعى الزام آور، از اين سنخند. الزام آور بودن اين مضامين به اين معناست كه گوينده، زمانى كه به نماد متوسل مى‏شود، با اتكا بر يادآورى آنها، مى‏تواند، در شنونده همان احساسى را پديد آورد كه خود دارد.

قابليت هدايتگرى نمادهاى سياسى نيز از همين درك مشترك از معناى نماد، پديد مى‏آيد. گاه درك مشترك از معناى نمادها به صورت جهانى درمى‏آيد. به بيان ديگر، خورشيد، همواره نماد اقتدار، آسمان نماد استعلا، قدرت و فناناپذيرى و يا پلكان تخت شاهنشاهى بوده، زانو زدن و اعمال احترام‏آميز ديگر، نشانه سلسله مراتب و يا تحرك اجتماعى بوده است.

در اين رهيافت، اسطوره‏ها نيز مانند نمادها، خاصيت تأثير گذارى بر رفتار سياسى دارند و از اين منظر مورد توجه قرار گرفته‏اند.

اسطوره‏هاى سياسى مانند يك ماجراى حماسى است كه مراحلى مانند تولد و مرگ قهرمان، آزمايش او در شرايط مختلف، سقوط او به جامعه جنايتكاران و رويارويى با عناصر و عوامل ضد قهرمان مانند شيادان، جنايتكاران فرارى و قهرمانان نااميد است. از اين منظر اسطوره‏ها را به اسطوره‏هاى بنيادين، يزدان شناسانه، نژادپرستانه و حتى اسطوره‏هاى انقلابى كه هر كدام كاركرد مخصوص خود را دارند، تقسيم كرده‏اند. كارآيى عملى اسطوره، زمانى پديد مى‏آيد، كه اسطوره به عنوان حقيقت پذيرفته شود. يعنى به عنوان راهنما و توجيه گر مقاصد مورد نظر پذيرندگان خود را به دست آورد. اعتبار يك اسطوره، در اين است كه بتواند، قهرمان را به بدنه جامعه پيوند بزند و از اين طريق به قدرت مشروعيت بخشيده، وفاق اخلاقى ايجاد كند و گزينه‏هاى بديل براى كنش فردى و جمعى را محدود كند. اسطوره‏ها، در نقش حافظ سنتها و مناسك و جامعه پذيرى جوانان با اين سنتها نيز نقش آفرينى مى‏كنند. بنابراين در اين رهيافت تأكيد بر ابعاد نمادين كنش سياسى، در فرهنگ سياسى است.

در بحث تغيير فرهنگ سياسى نيز، اين رهيافت، تأكيد بر تغيير پذيرى نمادها دارد. دستكارى و ارائه تفسيرهاى جديد، از نمادها توسط نخبگان، كه به ايجاد الگوهاى رفتار سياسى جديد مى‏انجامد، تغيير فرهنگ سياسى را به همراه دارد.

ترمن آرنولد، معتقد است كه نمادهاى سياسى، در صورتى كه بن انگاره‏ها (پيش فرضها)ى فلسفى آنها مورد حمله قرار گيرند و اعتماد به نفس خود را از دست دهند، تمايل به سوى چيزهايى كه نسبت به نوع اصيل خودشان ناخالصند پيدا مى‏كنند. درست همانند فرد ديندارى كه ممكن است، به چنين چيزى تن در دهد، اگر كه او ايمانش را به مذهبش از كف دهد.»(L. Dittmer: 557)

بنابراين، تغيير فرهنگ سياسى، با ايجاد تزلزل در بن انگاره‏هاى فلسفى آنها ـ كه ناشى از تفسيرهاى جديد، متفاوت و گاه متضاد از بن انگاره‏ها يا همان نمادهاى مشروعيت بخش به نهادها مى‏باشد ـ همراه است.

در باب امتيازات تبيينى و پژوهشى اين رهيافت، توجه اين رهيافت به جنبه‏هاى نمادين فرهنگ و نمادهاى سياسى و تبيينى كه از نقش نخبگان، در تحول پذيرى فرهنگ سياسى به دست مى‏دهد در خور توجه است. به بيان ديگر، در اين رهيافت، تحول فرهنگ سياسى، بيش از آن كه نتيجه عوامل اقتصادى و اجتماعى باشد، ناشى از عملكرد نخبگان سياسى است و اين نشانگر، اهميت نخبگان سياسى و نقشهاى آنان است.

در بعد پژوهش نيز، اين رهيافت اين امتياز را دارد كه در پژوهشهاى تاريخى نيز همچون پژوهشهايى كه مربوط به زمان حال است، قابليت كاربرد دارد. همين امتياز به اين رهيافت از نظر كاربرد پژوهشى قابليت تعميم بخشى داده است.

با اين توضيحات سرانجام به پايان بحث سنتها و رهيافتهاى پژوهشى در فرهنگ سياسى رسيديم. براى سهولت در مقايسه، در جدول ذيل ويژگيهاى هر سنت و رهيافت در چند مقوله آمده است:

### جدول شماره 3: نمايه فرهنگ سياسى در سنتها و رهيافتهاى آن

|  |  |  |  |  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| سنت  |  | رهيافت  |  | نظريه‏پردازان  |  | حوزه تمركز  |  | تعريف فرهنگ  |  | موضع نسبت به تغيير و عامل آن |
|  |  | رهيافت تفسيرى  |  | موراى الدمن، لاول ديتمر، سالى اف، موراند، براوس كاپفيرر، جيمز دبيلو، فرناندز، شرى‏بى، اتنر، لورا دسفورالدز  |  | ابعاد نمادين سياست همچون اسطوره Myth و آيين Riturl  |  | فرهنگ معناهاى جمعى است كه گروهها خلق كرده، در آن سهيم بوده و به صورت نمادين بيان مى‏كنند.  |  | تغيير فرهنگ سياسى از طريق دستكارى نمادهاى سياسى و عمدة توسط نخبگان صورت مى‏گيرد. |
| سنت مردم شناسانه  |  | رهيافت نظريه فرهنگى  |  | مارى داگلاس، آرون ويلد اوسكى، ريچارد جى. اليس، مايكل تامپسون  |  | خرده فرهنگها و الگوهاى رفتار كه ناشى از تمايزات نوع شناسانه خرده گروهها در جامعه است.  |  | الگوهاى جهت‏گيرى نسبت به كنش سياسى. يا سمت‏گيرى سياسى نسبت به حكومت در تخالف با اقتصاد، مذهب، خانواده و ديگر نهادها.  |  | تغيير پذيرفته شده است و در اثر تغيير شرايط ناهماهنگى انباشتى Cumulative Mismatichبين عمل و انتظارات از يك گرايش به گرايش فرهنگى ديگر رخ مى‏دهد. تغيير ذاتى تواناييها و گرايشهاى فرهنگ سياسى است. |
|   |  | رهيافت منش اجتماعى  |  | ادوارد سى. بنفيلد، دانيل بل، دانيل گلدهاگن، تامسن اى. لوسين دبيلو، پاى، ليويد آى، رودلف ،سوزان هوبر، رودولف، ماكس وبر  |  | جامعه‏پذيرى و يادگيريهاى دوران كودكى در سه سطح فرهنگ عمومى، حيات سياسى و نقشهاى فردى  |  | نگرشها، باورها و احساساتى كه نظم و معنا دهنده به فرايند سياسى و قواعد ناظر بر رفتار سياسى است.  |  | تغيير عناصر بنيادين فرهنگ چون باورها به سختى صورت مى‏گيرد. |
| سنت روان شناسانه  |  | رهيافت يادگيرى اجتماعى  |  | گابريل اى. آلموند، سيدنى وربا، رونالد اينگلهارت، هربرت مك كلاوسكى، جان زالر، هرى سى، ترينديس  |  | ارزشها و باورها، محيط فيزيكى و اجتماعى فرد، تغييرات نسلى، جامعه‏پذيرى سياسى  |  | فرهنگ جزء ذهنى تجهيزات جامعه براى تطبيق با محيط است.  |  | پذيرش تغيير، تغييرات محيط فيزيكى يكى از جمله تغييرات تكنولوژيكى، و تغييرات اقتصادى چون افزايش سطح درآمد، تحصيلات رفاه همراه با تغييرات نسلى عامل دگرگونى در فرهنگ سياسى ـ ارزشها و باورها - است. |
|   |  | رهيافت شناختى معرفت شناسانه  |  | نيكلاس المر، استفن شيلتون، شاون دبيليو روزنبرگ، برنادت مالون، استنلى رنويك، ريچارد دبيليو، ويلسون، جان آر، سانارى، دانا وارد.  |  | ساخت معنايى Construction of Mcaningو شيوه‏هاى انديشيدن افراد در سطح فردى و هنجارها در سطح جامعه  |  | فرهنگ سياسى، نظام هنجارى ساخته شده اجتماعى است كه محصول عوامل مؤثر اجتماعى همچون توسعه سازگار كننده روابط نقشى با سازمانها است و هم محصول عوامل روان شناسانه چون سلايق افراد، اما هيچ كدام از اين عوامل به يكديگر فرو كاسته نمى‏شوند و رابطه تعاملى با يكديگر دارند.  |  | تغيير، پذيرفته شده است. عامل آن ناهماهنگى بين سلايق افراد از يك سو و هنجارهاى سازگار شده روابط نقشى با سازمان از سوى ديگر است كه در طول زمان ايجاد مى‏شود.  |

#### منابع

1- ديويد مارش و جرى استوكر، روش و نظريه در علوم سياسى، ترجمه امير محمد حاجى يوسفى، چاپ اول، تهران، پژوهشكده مطالعات راهبردى، 1378.

2- Gabriel A.Almond adn Sideney Verba, the Civic Culture: Political A.titudes and Democracy in Five Nations, Boston, Little Brown, 1965.

3- Lucian W.Pye, "Introduction: Political Culture adn Political Development".

4- Lowell Dittmer, "Political Culture and Political Symbolism: Toward A Theoretical Synthesis", World Politics, Vol 129, No 4, 1997.

5- Michael Thompson, Richard Ellis and Aoron wildavesky, "Political cultures", Encyclopedia of Government And Politics, Vol 1, Mary Hawks worth adn Maurice kogen, Rutledge, London And New York, 1992.

6- G. Almond, S. Verba, The Civil culture, Political attitudes and democracy in five Nations, Boston, little Brown, 1990.

7- Sideny verba, "compative political culture", Political culture and political development, Lucian W.pye and S.verba(eds), Princeton, New Jersey, Princeton University press, 1965.

8- Sideny verba, "compative Political Culture", American Political Science Review, vol 82, No 4, December 1988.

9- Ronald Inglehart, "The Reneaissance of political culture", American Political Science Review, Vol 82, No 4, December 1988, P 1207.

\* - دانشجوى دكترى علوم سياسى دانشگاه تربيت مدرس.

1 ـ استاديار علوم سياسى دانشگاه تربيت مدرس.